

سخنان علی(ع) در آینه ی شعر عربی^۱

دکتر محمد خاقانی *

چکیده

در این مقاله، با تبیین جای گاه سخنان علی (ع) در شعر عربی و اصرار ادیبان برجسته بر این مهم، به ابعاد این اثربخشی در زمینه پیام و مضمون و در زمینه قالب‌های سخن پرداخته‌ایم و بررسی سبک ادبی سخنان امام(ع) در خطبه‌ها و موعظه‌ها، نامه‌ها، حکمت‌ها و کلمات قصار، و بازتاب حضور شفاف این پیام اعجازگونه در اشعار شاعران بنام عرب با مطالعه دیوان آنان، بخش اصلی این مقاله را تشکیل می‌دهد.

کلید واژگان: امام علی(ع)، بلاغت، سبک ادبی، شواهد شعری، صور خیال.

مقدمه

سخنان علی(ع) در نهج البلاغه گنجینه‌ای از علوم و معارف است. پیام او فراخوان مردمان به انجام شعائر دین است. دعوت او عین تبعیت از تعالیم قرآن است، و امری به غایت شریف و ارزشمند است؛ انگیزشی است بر حرکت در مسیر فضیلت‌ها، و در رأس آنها دستیابی و عروج به قله ی بلند عرفان، که در دو سوی قوس نزول و صعود، توحید و معاد را رهنمون می‌شود.

* استادیار گروه عربی دانشگاه اصفهان.

آن گاه، در بستر تعالی و عروج آدمی، به تبیین حقیقت دین می پردازد، و آن را با اجتماع و سیاست می آمیزد، و دین را اساس این دو قرار می دهد. او در اندیشه‌ای بر پایه قانون عدالت و آزادی است. عدالت، جای گاهی وسیع در کتاب او دارد، علی (ع)، عدالت را لازمه ی حیات ناب می داند، و برای پاسداری از آن، از حاکمان و قاضیان می خواهد که استقامت ورزند، و خود را به درهم و دینار نفروشند.

در کنار این تعلیمات، در سخنان امام آرای متعددی درباره فلسفه ماورالطبیعه، فقه، اخلاق، موضوعات جامعه‌شناختی، روان شناسی و اطلاعات تاریخی وجود دارد که آن را در موقعیتی والا در مجموعه ی معارف دینی و اجتماعی قرار می دهد.

سخنان علی (ع)، در نهج البلاغه، نمایشی زیبا و دل انگیز، از رابطه ی انسان با خدا است، با مباحثی از قبیل الهیات، سلوک، عبادت، دعا، مناجات، نفی دنیا پرستی، حماسه، شجاعت، اخلاق، تهذیب نفس، و اصول و موازین اجتماعی. بی جهت نیست که به خاطر عظمت خارق العاده این کتاب، در وصفش گفته اند: «فوق کلام المخلوق، و دون کلام الخالق.»

و در این میان، «زبان» علی (ع) علاوه بر ایفای نقش انتقال افکار و مفاهیم، از فصاحت و بلاغت و الایبی برخوردار است. برخلاف تحلیل سنتی از واقعیت «زبان»، که آن را ابزاری در خدمت بیان افکار و عواطف می داند، در رویکرد اسلامی - که تعالیم قرآن و سخنان پیامبر گرامی اسلام و ره نمودهای علی (ع) بیانگر آن است، و با تازه ترین سمت گیری‌های زبان شناسی هماهنگ است - شناخت زبان و دقایق آن رکنی بنیادین در درک پیام است.

زبان در فراسوی همه ی تعاریف کهن، پدیده‌ای اساسی در زندگی و تکوین حقیقت است. در رویکردهای جدید، زبان و اندیشه سخت با هم درآمیخته اند چنانکه تفکیک این دو از هم ناممکن است، چونان شراب عشق الهی و قلب عارف شیفته و مست از باده فنا، که در یک رنگی تفکیک آن دو ناممکن می‌گردد:

رَقَّ الزَّجَاجُ وَرَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا وَتَشَاكَلَتِ الْأُمُورُ^۲

و این اصل، در بهره جویی از سخنان گهربار علی(ع) که فصاحت الفاضل با بلاغت مضمون و محتوایش درهم تنیده‌اند، اهمیتی دوچندان می‌یابد و توجه به جنبه ادبی سخنان او، برای دریافت پیامش کاملاً ضروری است.

۱. جایگاه امام علی(ع) در ادبیات عربی

داوری درباره ارزش معنوی کلام امیر مؤمنان(ع)، علاوه بر نقد و بررسی نحوه انطباق خطبه‌ها و نامه‌های آن حضرت با مقتضای حال و ملاحظه اوضاع زمانی و مکانی هر سخن، بخصوص وضعیت مخاطبان، و نیز ویژگی‌های بیانی نظیر تصویرپردازی‌ها، صحنه آرایی‌ها، استعارات، تشبیهات و آرایه‌های لفظی و معنوی، به راستی مستلزم ارائه تصویری از بلاغت، از آغاز شکل‌گیری ادبیات عربی تا زمان اوست.

سیمای بلاغت در ادبیات جاهلی

اعراب در دوره جاهلیت در مرتبه والایی از بلاغت و بیان بودند، قرآن کریم در آیات متعددی این مسئله اشارت دارد: «الرحمن، علّم القرآن. خلق الإنسان، علّمه

البيان»^۳، و «وإن يقولوا تسمع لقولهم»^۴، و «ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا»^۵ و توانایی احتجاج و مجادله آنان را به این شکل بیان می‌کند: «فإذا ذهب الخوف سلقوكم بالنسنة حداد»^۶ و «ما ضربوه لك إلا جدلاً، بل هم قوم خصمون»^۷.

بهترین مدعا برای اثبات اعراب جاهلی، آن است که پیامبر گرامی (ص) همه آنان را پیرامون بلاغت شکوفای قرآن به معارضة دعوت کرد، و این فراخوانی، به وضوح دالّ بر قدرت زبانی و فصاحت و توانایی آن‌ها در نسج کلام است، همچنان‌که شاهدی بر بصیرت آنان در تمییز ارزش الفاظ و معانی، و تبیین جلوه‌هایی است که در کلام، باعث تفهیم نیکو و حسن تعبیر می‌گردد.^۸ در این جا به شرح بلاغت ادیبان عصر جاهلیت نمی‌پردازیم، خوانندگان برای آگاهی بیشتر می‌توانند به کتاب «وجوه بلاغت در نهج البلاغه»^۹ ارجاع می‌دهیم.

۲. اقرار ادیبان برجسته به تأثیر سخنان علی (ع) بر ادبیات عرب

• **جاحظ بصری** (م. ۲۵۵ق.)، که او را امام ادب عربی نامیده‌اند، و «مسعودی» وی را فصیح‌ترین نویسندگان سلف دانسته است، پس از این فقره از سخنان امام: «قیمه کل امریء ما یحسنة»، چنین می‌نویسد: «اگر از این کتاب جز همین جمله را نداشتیم، آن را شافی، کافی، بسنده و بی‌نیاز کننده می‌یافتیم. بلکه آن را فزون از کفایت و منتهی به غایت می‌دیدیم، و نیکوترین سخن آن است که اندک آن تو را از بسیار بی‌نیاز سازد، و معنی آن در ظاهر لفظ آن بود.»^{۱۰}

• **ابن نباته**، عبد الرحیم بن محمد بن اسماعیل (م. ۳۷۴ق) که از ادیبان بنام و خطیبان مشهور عرب است و در « حلب » در عهد « سیف الدوله » منصب خطابت داشته است، می گوید: « از خطابه‌ها گنجی را از برکردم که هر چند از آن بردارم نمی‌کاهد، و افزون می‌شود، و بیشتر آنچه از برکردم، یکصد فصل از موعظت های « علی بن ابی طالب » است. ^{۱۱}»

• **مسعودی**، در جلد دوم « مروج الذهب » می نویسد: « تاکنون مردم آنچه از سخنان گهربار علی (ع) را حفظ و ضبط کرده اند، چهارصد و هشتاد سخن است، که دویست و سی و نه سخن از آن سخنان مربوط به خطبه‌های آن حضرت است. ^{۱۲}»

• **جورج جبرداق**، ادیب مسیحی، می گوید: « علی، تنها در میدان جنگ قهرمان نبود؛ در صفای دل، پاکی وجدان، جذابیت سحر آمیز بیان نیز انسانی است کامل، انسانی است با حرارت ایمان، آرامش شکوه مند، به یاد مظلومان، و تسلیم حق و حقیقت. در هر جا رخ نمایاند، در همه این میدان‌ها قهرمان است. ^{۱۳}»

حنّا الفاخوری نیز گفته است: « نبوغ امام به وضوح تمام در پرتو کتاب « نهج البلاغه » برای ما آشکار می‌شود؛ نبوغی که متکی بر عقلی سرشار است و بر درکی عمیق، که دقایق و ظرایف امور نیز از آن پنهان نیست، و ژرفای پدیده‌ها را می‌آزماید. افکار او ثابت و پالوده، و به دور از هر ضعف و تشویش در هر جمله‌ای می‌جوشد، و بر خلاف آنچه از نثر کهن عربی معهود است، کاملاً هماهنگ و مرتبط در کنار هم می‌نشیند. ^{۱۴}»

۳. تأثیر کلام امام (ع) بر مضامین و سبک‌های ادبیات عرب

۳-۱. پیام و مضمون :

ابن ابی الحدید، شارح معتزلی نهج البلاغه، در جای‌جای شرح خود، جلوه‌های تأثیر سخنان علی (ع) را بر معانی و مضامین آثار ادبی اعراب تشریح می‌کند. از آن جمله، در ذیل خطبه ۹۰ که بخشی از آن در وصف ملائکه است، چنین می‌نویسد: « چون این کلام ربانی و این الفاظ قدسی درآمد، فصاحت عرب باطل گشت! و این جا جای آن مثل معروف است که گفته‌اند: « إذا جاء نهر الله بطل نهر معقل. »^{۱۵}

به اعتقاد او، نسبت کلام فصیحان عرب با این خطبه ی امام، نسبت خاک است با طلای خالص. و اگر فرض کنیم که عرب را یارای گفتن سخن فصیح مناسب یا نزدیک به این عبارت است، اعراب آن الفاظ را برای تعبیر کدام مفاهیم به کار می‌گیرند؟ اعراب جاهلی و حتی صحابه ی معاصر پیامبر خدا (ص) چگونه می‌توانند این مفاهیم شریف آسمانی را در وصف ملائک بفهمند، تا آن را به سلک تعبیر کشانند؟ اعراب جاهلی، فصاحت را در توصیف شتر، اسب، گورخر، گاو وحشی، یا وصف کوه، دشت و امثال آن به کار می‌گرفتند. اما در صحابه ی پیامبر، آنان که متصف به فصاحت بودند، نهایت فصاحت آنها از انشای دو یا سه سطر تجاوز نمی‌کرد، که عمدتاً یا موعظه‌ای بود همراه با ذکر مرگ و مذمت دنیا، یا تشویق به نبرد و جهاد. اما سخن از ملائک و اوصاف و اشکال عبادات و تسبیح آنان، و شناختشان نسبت به خدای متعال و عشقشان بدو و دیگر مضامین موجود در خطبه امام، بدین تفصیل نزد هیچ‌یک از صحابه « پیامبر (ص) » شناخته نبود.^{۱۶}

۲-۳. در زمینه قالب های سخن

خطبه ۹۰ معروف به «خطبه الأشباح»، به ویژه فراز مربوط به وصف زمین و گسترده آن بر سطح آب دارای عباراتی بدیع است:

كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجِ مَسْتَفْحَلَةٍ وَلَجَّجَ بِحَارِ زَاخِرَةٍ، تَلْتَطِمُ أَوْادِيَّ
أَمْوَاجِهَا، وَتَصْطَفِقُ مَتَقَازِفَاتِ أَثْبَاجِهَا، وَتَرْغُو زَبْدًا كَالْفَحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا. فَخَضَعَ جَمَاحَ
الْمَاءِ الْمَتَلَاظِمِ لِثِقَلِ حَمَلِهَا، وَسَكَنَ هَيْجَ ارْتِمَائِهِ، إِذْ وَطَّنْتَهُ بِكَلْكَلِهَا، وَذَلَّ مَسْتَخْذِيَا، إِذْ
تَمَكَّعَتْ^{۱۷} عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا. فَأَصْبَحَ بَعْدَ اصْطِخَابِ أَمْوَاجِهِ سَاجِيًا مَقْهُورًا وَفِي حِكْمَةٍ
الذَّلِّ مَتَقَادًا أَسِيرًا، وَسَكَنْتِ الْأَرْضُ مَدْحُوَّةً فِي لِحْءِ تِيَارِهِ، وَرَدَّتْ مِنْ نَخْوَةٍ بِأَوْهٍ
وَاعْتِلَانِهِ وَشَمْوُخِ أَنْفِهِ وَسَمُو غُلُوَانِهِ، وَكَعَمْتِهِ عَلَى كَفْظَةِ جَرِيْتِهِ، فَمَهَّدَ بَعْدَ نَزَقَاتِهِ، وَلَبَّدَ
بَعْدَ زَيْفَانِ وَثْبَاتِهِ:

زمین را به موج‌های بزرگ خروشنده و کوه‌های دریای جوشنده درپوشاند.
موج‌هایی که بالای آن به هم می‌خورد، و هر یک با شانه و پشت موج دیگری را از
جای می‌برد. چون شتران مست، فریادکنان و کف آورده به دهان.

پس سرکشی موج آب برهم کوبنده از گرانباری زمین فرو نشست، و هیجان و
به هم خوردن آن آرام گشت، که زمینش با برخورد سینه خویش بهم می‌مالاند، و
چندان‌ش در خاک خود غلتاند که آن را سست و آرام گرداند، تا پس آن که موج‌های
آن خروشان بود، آرام و خوار و در لگام اسیر و فرمان‌بردار شد.

زمین از برخورد با کوه‌های موج آب آرام بگسترید، و خودبینی و ناز و
سرکشی و بلندپروازی و گردن‌فرازی موج‌ها را فرو کشید، و موج را با خروشنده‌گی

و تندی که داشت مهار کرد، تا از سبک‌سری و نازش و جهش و جوشش و جست و خیزش بازداشت، و به آرامش بازآورد.

ابن ابی الحدید در شرح این فراز می‌گوید:

« علی (ع) ارباب صنایع بدیع است، چرا که این فن در کلمات پیشینیان جز در الفاظی اندک و بدون قصد بدیع یافت نمی‌شود... آن‌گاه که علمای بلاغت در خلال اشعار امریء القیس در یکی دو بیت استعاره یافتند، نظیر بیت ذیل در وصف شب:

فقلت له لما تمطی بصلبه وأردف أعجازا وناء بکلکل

یا بیت ذیل:

وإن یک قد ساء تک منی خلیقه فسئلی ثیابی من ثیابک تنسل

و نظیر آن را در شعر جاهلی نیافتند، او را امام و رئیس شاعران نامیدند و بدان حکم کردند. در حالی که فراز بالا از کلام امام (ع) بدان حسد مشتمل بر استعارات عجیب و سایر انواع بدیع است، که اگر این تعداد استعاره و صنعت در دیوان شاعر یا خطیب پرسخنی یافت می‌شد، او را بر همگان مقدم می‌داشتند».^{۱۸}

به اعتقاد ابن ابی الحدید، این که علی (ع)، پس از خدای - تعالی - و رسول (ص) فصیح‌ترین ناطق در زبان عربی بود، بدین سبب است که فضیلت خطیب و نویسنده در سخنوری و کتابت برپایه دو چیز است: « مفردات الفاظ » و « نحوه ی ترکیب آنها ». مفردات بایستی سهل و سلیس و از تقید و ناهنجاری در امان باشد، و کلام امام (ع) چنین بود. اما ظرافت ترکیبات، مربوط است به مفاهیم نیکو و سرعت تبیین آنها برای اذهان مردم و اشمال آنها بر صفاتی که به اعتبار آنها کلامی بر سخن دیگری برتری می‌یابد.

مجموعه صنایعی که در علم بدیع مندرج است، از قبیل مقابله، مطابقه، حسن تقسیم، رد العجز علی المصدر، ترصیع، تسهیم، توشیح، مماثله، استعاره، لطافت استعمال مجاز، موازنه، تکافؤ، تسمیط، و مشاکله، در جای جای سخنان آن حضرت پراکنده است، تا بدان حد که زیبایی مفردات و حسن ترکیب در کلام هیچ کس به پای او نمی‌رسد. آن زمان که او به عمد دقت خویش را در نظم آنها به کار می‌برد، از او شگفتی‌ها سر می‌زد، بدان حد که باید «علی (ع)» را در تمام این فنون، امام و پیشتاز مردم دانست؛ زیرا حضرت مبتکر آن فنون بود، و قبل از وی کسی را بدان راه نبود. و زمانی که بدون عمد و دقت، و از سر اقتضاب و ارتجال، و تنها با جوشش طبعش سخن می‌گفت، شگفتی‌ها دوچندان می‌شد. در هر دو حالت، سخن او واضح و روشن بود، و سخنوران را در تعقیب او مجالی نبوده و نیست. و معاویه حق داشت در جواب آن شکارچی آهو که بدو گفت: «از پیش جاهل‌ترین مردمان (یا عاجزترین آنان در تکلم) نزد تو آمده‌ام» بانگ زند:

«یا ابن اللخناء، ألعلیّ تقول هذا؟ وهل سن الفصاحةً لقريش غيره؟»

ای هرزه‌گوی بد زبان؟ آیا از «علی» این چنین یاد می‌کنی؟ و آیا قانون فصاحت را کسی جز او برای «قريش» تدوین کرد؟ آری، «الفضل ما شهدت به الأعداء».

۴. سبک ادبی سخنان امام علی (ع)

در خطبه‌ها و موعظه‌ها؛ نامه‌ها؛ حکمت‌ها و کلمات قصار

تقسیم نهج البلاغه به سه بخش: خطبه‌ها؛ نامه‌ها؛ و حکمت‌ها، به ابتکار شخصی مرحوم شریف رضی صورت گرفته است، و ویژگی‌های بلاغی و ادبی هر بخش توجیه کننده این تقسیم بندی است.

گفتار خود سید رضی در مقدمه نهج البلاغه تاییدکننده این امر است:

دیدم که سخنان امام بر محور سه مضمون است، و از سه دسته نفایس گفتار مشحون؛ خطبه و فرمان؛ نامه به این و آن؛ حکمت و اندرز برای پندپذیران.

به توفیق خدا به کار پرداختم، ونخست خطبه‌های اعجاب انگیز، پس نامه‌های دلاویز و سپس سخنان کوتاه حکمت‌آمیز را فراهم ساختم. برای هر یک بابی گشودم، و در هر باب برگ‌هایی افزودم، تا آنچه اکنون در نظر نیاید و در آینده به دست آید در آن جای دهم. اگر سخنی از او به دست رسید که گفتگو و مقالی یا پاسخ سؤالی یا خواهش یا حسب حالی است که از آن سه باب نیست، و از قاعده‌ی نهاده، برون است، در بابی جای دادم که با آن مناسب و موزون است یا شبیه و همگون.

۴-۱. خطبه‌ها

خطبه‌ها، صادقانه ترین تصویر از روح امام است، که در آن معطرترین مکنونات قلبی خود، از قبیل تقوای حقیقی متکی بر ایمانی استوار به خدا، و شگفتی از

مخلوقات و کمالات حق، و بی میلی به لذات گذرا را در آن به ودیعت گذارده است.

ایمان امام در هر موعظه ای متجلی است؛ عطر و بوی یاد خدا را به مشام می‌رساند، و درودهایی گرم و زیبا را در آسمان طنین انداز می‌کند. مانند این جملات که زیباترین جلوه‌های راز و نیاز انسان با معبود خویش است:

اللهم اغفر لی ما أنت أعلم به منی، فإن عدت فعد علیّ بالمغفرة... اللهم اغفر لی رمزات الألحاظ وشهوات الجنان وهفوات اللسان.

خدایا، بر من ببخش آنچه را که از من بدان داناتری، و اگر بازگشتم، تو به بخشایش بازگرد که بدان سزاوارتری... خدایا، بر من ببخشای نگاه‌هایی را که نباید، و سخنانی که بر زبان رفت و نشاید، و آنچه دل خواست و نایست، و آنچه بر زبان رفت از ناشایست.^{۱۹}

در جای جای سخنان علی(ع)، بارها می‌شود که قلب امام در آسمان اندیشه، در عجایب حق، و مدح کمالات خدا به پرواز درمی‌آید، و قطعه‌های شعرگونه در توصیف مورچه و طاووس و خفاش از زبانش جاری می‌شود؛ قطعه‌هایی که از شاه کارهای هنر توصیف است، و آن همه بزرگی‌ها و جلوه‌های عظمت و شکوه را با شکری مناسب به نگارش درمی‌آورد:

هو الأول لم یزل، والباقی بلا أجل؛ حرّت له الجباه، ووحدته الشفاء... لایخفی علیه من عباده شُخوصُ لحظةٍ ولا کرور لفظه...

« او اول است همیشه و جاودان، و پایدار است بی مدت و زمان؛ پیشانی‌ها برای او به خاک سوده است، و لب‌ها یگانگی او را ورد خود نموده... بر او پوشیده نیست خیره نگرستن بندگان، و نه بازگشتن لفظی بر زبان ایشان. »^{۲۰}

و آن‌گاه، از احساس شگفتی کمالات و مخلوقات خدا به احساس بی‌رغبتی به دنیا منتقل می‌شود، سپس وارد کارزار زندگی شده، هم‌خویش را در پیروزی حق علیه باطل در جبهه سیاست و اجتماع به کار می‌گیرد.

به تعبیر شیخ خلیل یاسین: آنچه باعث شگفتی انسان می‌گردد، این است که علی(ع) خطابه‌های خود را حتی اندکی قبل از ایراد آن‌ها آماده نمی‌کرد؛ بلکه این سخنان به بدیهه از قلبش می‌تراوید، و بر زبانش جاری می‌شد؛ بدون هیچ تکلف و تصنع، چونان برقی که می‌درخشد، و صاعقه‌ای که می‌غرد، و بادی که می‌وزد.^{۲۱}

از دیدگاه عبد المنعم خفاجی، مفاهیم و اهداف خطابه در خطبه‌های امام، جز در چارچوب حکمت و صداقت و حق و خیر و طهارت نیست. و این همه، علاوه بر دقت و ژرف‌نگری، وضوح و قدرت تأثیر، با تنظیمی دقیق از اندیشه‌های خداداد و مهذب و فرهیخته صادر می‌گردد. امام، این حکمت را از چشمه جوشان قرآن شریف و گفتار جاودانه نبوی نوشیده است. بلندی روح، عظمت ایمان، نیروی عقیده و شکوه اهداف، ویژگی‌های آشکار خطابه‌ی امام است. خطبه‌های او با نظامی هماهنگ و مرتبط، و از منطقی سلیم و ترتیبی آراسته و آشکار برخوردار است.

خطابه آن حضرت، ویژگی‌هایی دارد، که اهم آن‌ها به قرار زیر است:

۱. نموداری از زندگی، شخصیت، آراء و عقاید آن امام در دوران عمر ایشان.

۲. بلاغت و استحکام در شیوه ی سخن، و مددگیری از اسلوب قرآن و بلاغت نبی اکرم (ص).

۳. ظرافت و متانت در مفاهیم کلام، و نظم و ترتیب حاکم بر آن و عظمت روح و دوراندیشی.

امام علی (ع)، در اوج بلاغت و فصاحت و فن بیان، پس از پیامبر (ص) برترین خطیبان بود، و این ویژگی معلول عواملی از این قبیل بود:

۱. خانواده و محیط او، و جایگاه این دو در بلاغت.

۲. تأثیر پذیری او از بلاغت قرآن و پیامبر (ص).

۳. زندگی او سراسر مبارزه و جهاد بود، و جهاد، مهم ترین عامل انگیزش انسان به خطابه است.

۴. مراحل رشد و طبیعت او، که از کودکی بر بیان و سخنوری و فصاحت شالوده ریزی شده بود.

۵. قدرت برخورد، تیزهوشی و نبوغ، شخصیت والا و صراحت کلام او، که این موارد نیز در خدمت تعالی سخنوری است.^{۲۲}

خطبه های علی (ع) از نظر پیام و مضمون از متانت، و از نظر سبک و سیاق از آهنگی برخوردار است که به راحتی از سخن دیگران تفکیک پذیر نیست، و این ویژگی را ابن ابی الحدید - پس از دلایل پی در پی - گواه روشنی بر صحت انتساب آن ها به امام، و نفی دعوی مجعولیت آن ها می داند.

۲-۴. نامه‌ها

ویژگی عمده‌ی نامه‌های علی (ع) ایجاز آن‌هاست. بیشتر آن‌ها از ده سطر تجاوز نمی‌کند. ولی مفاهیم آن‌ها برآمده از ذهنیت مرد سیاست و عمل است، که رنگ و بوی او را دارند. و انگیزه آن‌ها تشویق، نصیحت، استدلال و احتجاج است. سخن، از سر طبع است، اما خالی از زیبایی‌های بدیعی نیست؛ در نهایت ایجاز و استحکام است، و در آن‌ها از زیاده‌گویی و پریشانی و بی‌مایگی خبری نیست:

اعلموا أن مقدمه القوم عيونهم، و عيون المقدمه طلائعهم، وإياكم والتفرق. فإذا نزلتم فانزلوا جميعاً، وإذا ارتحلتم فارتحلوا جميعاً، وإذا غشيكم الليل فاجعلوا الرياح كفه، ولا تذوقوا النوم إلا غراراً أو مضمضه.

و بدانید که پیشروان لشکر دیده‌های آنانند، و دیده‌های پیشروان جاسوسانند. مبادا پراکنده شوید! و چون فرود می‌آید با هم فرود آید، و چون کوچ کردید با هم کوچ کنید، و چون شب شما را فراگرفت نیزه‌ها را گرداگرد خود برپا دارید، و من خوابید جز اندک، یا لختی بخوابید و لختی بیدار مانید.^{۲۳}

البته، نامه‌های امام همه کوتاه نیست. همچنان که زکی مبارک گفته است: علی (ع) هنگامی که پیمان نامه می‌نویسد، گفتار را طولانی می‌سازد، چرا که «پیمان نامه‌ها» دستورهای سیاسی منطقه‌ای را که حاکم بدان‌جا اعزام می‌شود، دربردارد. گاهی که برای خاصگان خود نامه می‌نویسد، عبارت نامه‌ها کوتاه است، چه در این موارد، موجهی برای طولانی ساختن گفتار نیست.^{۲۴}

۳-۴. حکمت‌ها و کلمات قصار

حکمت‌ها، پندهای موجزی است برخوردار از اندیشه‌های قوی که محصول تفکر یا تجربه شخصی است، و با شیوایی تمام به بدیهه بیان می‌شود، و به راحتی در ذهن‌ها می‌نشیند، از آن روی که:

- ساختاری محکم و متین دارد؛ هم چون این سخن:

إذا كنت في إقبال والموت في إقبال، فما أسرع الملتقى!

اگر تو به زندگی پشت کرده‌ای، و مرگ به تو روی کرده است، پس چه زود دیدار میسر است!^{۲۵}

- یا از آن جهت که در ساختاری مبتنی بر طباق و تضاد پدیدار می‌شود؛ حسن طباق ظاهر می‌شود؛ مانند:

أشرف الغنى ترك المني.

شریف‌ترین بی‌نیازی، وانهادن آرزوهاست.^{۲۶}

- یا در ترکیبی پیچیده، آدمی‌را به اندیشه وامی‌دارد:

نَفْسُ المرءِ خُطاهُ إلى أَجله.

آدمی، با آدمی که بر می‌آورد، گامی بسوی مرگ بر می‌دارد.^{۲۷}

- یا دارای آهنگ و تأثیری ژرف است، که بازتاب مهارت در موازنه است:

من حذرک کمن بشرک.

آن که تو را - از گزندی - می ترساند، همچون کسی است که تو را
مژده می رساند.^{۲۸}

• یا محصول حسن استعمال حروف جرّ است :

الصبر صبران: صبرٌ علی ما تکره، وصبرٌ عمّا تحبّ.

شکیبایی دو گونه است : شکیبایی بر آنچه خوش نمی شماری، و
شکیبایی از آنچه آن را دوست می داری.^{۲۹}

• یا برآیندی از روند پیایی و زیبای جمله‌ها و تشبیهات است:

لا غنی کالعقل، ولا فقر کالجهل، ولا میراث کالأدب، ولا ظهیر
کالمشاوره.

هیچ بی نیازی چون خسر، و هیچ درویشی چون نادانی، و هیچ
میراثی چون فرهیخته بودن، و هیچ پشتیبانی چون مشورت نمودن
نیست.^{۳۰}

۵. بازتاب سخنان امام (ع) در اشعار شاعران بنام عرب

۱-۵. فرزندق (م. ۱۱۴)

وإنک مهما تعط نفسك سؤلها وفرجک نالا متھی الذم أجمعا^{۳۱}

اگر در برآوردن آرزوهای نفسانی و شهوانی خویش بکوشی، نفس و شهوت خود
را به ننگ می کشانی.

إنکم إن أظعتم أنفسکم نزعتم بکم إلی شر غایة.^{۳۲}

براستی که شما اگر نفوس خودتان را اطاعت کنید، شما را از جای (سعادت و نیک‌بختی) برکنند، و به بدترین عاقبت‌ها برسانند.

۲-۵. بشار بن برد (م. ۲۲۸)

وتأییت لیومٍ لاحقٍ ومضى فی الموت إخوان الصفا

ففوادی کجناحی طائرٍ من غدٍ لابدٍ من مرّ القضا^{۳۳}

چندان ماندم که برادران با صفا مردند. اینک پرده‌ی قلب من در تدارک سفر فردایی است که گریزی از آن نیست.

أین إخوانی الذین ركبوا الطريق ومضوا علی الحق؟^{۳۴}

کجایند برادران من که راه حق را سپردند، و با حق رخت به خانه‌ی آخرت بردند؟

یا صاح قد کنت زلالاً عذبا ثم انقلبت بعد کین صعبا

مالی و قد کنت لکم محباً أقصی وما جاوزت نصحاً قصباً؟.....

ونظر الناس إلی ألبا^{۳۵} أبدلتنی من بعد إذن حجباً^{۳۶}

دوست من، در رفاقت چونان چشمه‌ای زلال بودی، اما پس از نرمی، سختی پیشه کردی. چه شد که از آن پس که در دوستی شما همه‌ی مرزها را درنوردیدم، و دشمنی مردمان را به جان خریدم، با من نرد جدایی باختی؟

(یا زبیر) عرفَتنی بالحجاز، وأنکرتنی بالعراق؟ فما عدا مما بدا؟^{۳۷}

در حجاز مرا شناختی، و در عراق نرد بیگانگی باختی، چه شد که بر من تاختی؟

مرّ علینا زمنٌ مُصعبٌ بعد زمان لیس بالمُصعب^{۳۸}

زمانه که در آغاز آسان می نمود، به سختی گرایید و کار مشکل شد.

أیها الناس، إنا قد أصبحنا فی دهر عنود و زمن کنود، یعدّ فیہ المحسن مسیئاً.^{۳۹}

مردم! ما در روزگاری به سر می بریم ستیزنده و ستمکار، و زمانه ای سپاس ندار، که نیکوکار در آن بدکار به شمار آید.

فی القول یا تیک بیان الفتی والعی^{۴۰} ما أغناک عنه السکوت

من حکم صمت^{۴۱} فدع منطقاً إن کان خیراً لک منه الصموت^{۴۱}

گوهر مرد را در سخنش توانی یافت، و خاموشی تنها چاره ی کلام نابخردانه است. خاموشی نشانه ی خرد است، از سخنی که ناگفتنش بهتر است بپرهیز.

(یا بنی) وتلافیک ما فرط من صمتک أیسر من إدراکک ما فات من منطقک.^{۴۲}

و جبران آنچه به نگفتن به دست نیاورده ای آسان تر بود تا تدارک آنچه به گفتن از دست داده ای.

المؤمن بشره فی وجهه... بعید^{۴۳} همّه، کثیر^{۴۳} صمته.

شادمانی مؤمن در رخسار اوست... همتش فراز، و خاموشیش بسیار.

۵-۳. أبو نواس (م. ۱۹۸)

إذا امتحن الدنيا لبيبٌ تكشفت
له من عدوٍّ في ثيابِ صديقٍ^{۴۴}
چون خردمند دنیا را بیازماید، آن را دشمنی در لباس دوست خواهد یافت.
إنما الدنيا شرکٌ وقع فيه من لا يعرفه.^{۴۵}
براستی که جهان دامی است که هر که آن را شناسد در آن درافتد.

۵-۴. أبو العتاهیه (م. ۲۱۰)

يا من يعيب وعييه متشعب
كم فيك من عيبٍ وأنت تعيب^{۴۶}
ای که خود گرفتار عیب‌های فراوانی، با این همه عیب چرا به عیوب دیگران
دست به گریبانی؟
(فی عهده لمالک): وليكن أبعـد رعيتك منك وأشـنأهم عندك أطلبهم لمعايب
الناس.^{۴۷}

و از رعیت آن را از خود دورتر دار و با او دشمن باش، که عیب مردم را بیشتر
جوید.

إذا ضاق صدر المرء لم يصف عيشه
وما يستطيب العيش إلا المـسامح^{۴۸}
برای آن کس که از ناراحتی دل‌تنگ است، زندگی سخت است. زندگی تنها به
کام آن کس خوشایند است که اهل مدارا با دیگران است.
من سالم الناس ربح السلامة.^{۴۹}

هرکه با مردم کار به مسالمت کند، سلامتی را سود برد (و از شر آنان در امان باشد).

إذا ما أتت من صاحب لك زلّةً فكن أنت محتالاً لزلته عذرا^{۵۰}

اگر از دوست لغزشی سرزد، برای آن بهانه‌ای بیاب.

لا تظنن بكلمة خرجت من أحد سوءاً وأنت تجد لها في الخير محتملاً.^{۵۱}

سخنی که از دهان کسی برآید، گمان بد بردنت نشاید، چندانکه توانی آن را به نیک برگردانی.

۵-۵. أبو تمام (م. ۲۲۸)

ردوا الموت مرأً وورود الرجال وأبكوا عليه بكاء النساء^{۵۲}

مرگ را چون مردان در آغوش گیرید، و بر سختی آن چون زنان بگریید.

وامشوا إلى الموت مشياً سَجْحاً^{۵۳}.^{۵۴}

و با آسانی و سبک‌جانی به سوی مرگ گام بردارید.

هو الدهر لا يُشوي^{۵۵} وهنّ المصائب وأكثر آمال النفوس كواذب^{۵۶}

روزگار و سختی‌های آن در اهداف خویش راه خطا نمی‌پویند، و بیشتر آرزوها راست نیستند.

فأكذبوا الأمل، فإنه غرور، وصاحبه مغرور.^{۵۷}

پس آرزوی نفسانی را دروغزن دانید، که - آنچه خواهد - فریب است و امید بیهوده و خداوند آرزو فریفته است - و در خواب غفلت غنوده

فيا غالباً لا غالبٌ لرزيهٗ بل الموت لا شك الذي هو غالب^{۵۸}

مصیبت مقدر را گریزی نیست، و بُرد نهایی بی شک با مرگ است.

إن الموت طالب حثيث، لا يفوته المقيم، ولا يعجزه الهارب.^{۵۹}

همانا مرگ طالبی شتابنده است، و آن کس که بر جای است، از دستش نرود، و آن که گریزنده است از آن نرهد.

عليك بثوب الصبر إذ فيه مُبليس فإن ابنك المحمود بعد ابنك الصبر^{۶۰}

جامه شکیبایی را دریاب که نیکو جامه‌ای است، و تو آن گاه ستوده شوی که راه صبر پیش گیری.

واستشعروا الصبر، فإنه أدعى إلى النصر.^{۶۱}

و شکیبایی را شعار خود دارید، که شاهد پیروزی را در کنار آرید.

وعليكم بالصبر، فإن الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد.^{۶۲}

و بر شما باد به شکیبایی، که شکیبایی ایمان را چون سر است تن را.

عفاء على الدنيا طويل فإنها تفرق من حيث ابتدت تتجمع^{۶۳}

نابود باد همواره این دنیا، که هرگاه جماعتی را گردآورد، پس از لختی آنان را از یکدیگر پاشاند.

(الموت) فکان قد أتاكم بغته، فأسکت نجیکم، وفرق ندیکم.^{۶۴}

گویا ناگهان مرگ بر شما تاخته و گفتگوها تان را خاموش ساخته، و جمعیتان را پراکنده.

سألت عن وصفك الصفات فما نطقن إلا بالسنِ خُرس^{۶۵}

از مجموعه ی اوصاف، وصف تو را جویا شدم، جز با زبان گنگان به سخن درنیامدند.

وأعجز الألسن عن تلخيص صفته.^{۶۶}

و زبان‌ها ستودن آن، چنان‌که شاید، نتواند.

كيف يصف إلهه من يعجز عن صفة مخلوق مثله؟^{۶۷}

آن‌که وصف آفریده‌ای چون خود را نتواند، صفت کردنِ خدای خویش را چگونه داند؟

قد أعجز الأوهام أن تدركه، والألسنة أن تصفه.^{۶۸}

وهم‌ها از شناختنش درمانده است، و زبان‌ها از ستودنش در کام مانده.

الحمد لله الذي انحسرت الأوصاف عن كنه معرفته.^{۶۹}

سپاس خدایی را که وصف‌ها در رسیدن به حقیقت شناخت او رخت اندازد.

۷-۵. بختری (م. ۲۸۴)

مت شهيد الهوى فإن لمن ما ت من الحب ضعف أجر الشهيد^{۷۰}

در راه عشق جانبازی کن، که کشته این راه را دوبرابر پاداش شهید است.

وإن أحب ما أنا لاق إلى الموت.^{۷۱}

آنچه بیشتر از هر چیز دوست دارم، و مرا باید، مرگ است که به سر و قدم آید.

و منزلة الصبر عند البلاء كمنزلة الشكر عند الهبات^{۷۲}

ارزش شکیبایی در برابر مصیبت چونان شکر در هنگام ناز و نعمت است.

ألزموا الأرض واصبروا على البلاء.^{۷۳}

بر جای باشید، و بر بلا شکیبا.

يا فضل لا تجزعن مما رُميت به من خاصم الدهرَ جائاه^{۷۴} على الركب^{۷۵}

ای فضل، از پذیرش تقدیر روی برمتاب، که آن کس که با روزگار هم‌وردی کند،

به زانو به زمین افتد.

ومن خاصمه الله أدحض حجه.^{۷۶}

و آن را که خدا دشمن گیرد، دلیل وی را نپذیرد.

ولا يستطيع أن يتقى الله من خاصم.^{۷۷}

و آن که ستیزه‌جوست، نتواند از خدای ترسید.

عجبت لهذا الدهر أعيت صروفه وما الدهر إلا صرفه وعجائبه^{۷۸}

درشگفتم از روزگار، که چگونه با گرفتاری‌هایش آدمی را به ناتوانی کشاند، و به

راستی زمانه شگفتی‌آفرین و آکنده از بلا است.

وهلم الخطب في ابن أبي سفيان، فلقد أضحكني الدهر بعد إيكائه.^{۷۹}

بیا و داستان پسر ابو سفیان را به یاد آر، و شگفتی آن چنان کار. روزگار مرا به خنده آورد، از آن پس که گریانم کرد.

(إلی معاویة) فلقد خبأ لنا الدهرُ منک عجیباً.^{۸۰}

همانا روزگار چیزی شگفت از تو بر ما نهان داشت.

۷-۵. متنبی (م. ۳۵۴)

جراحات السنان لها التثام ولا يلتام ما جرح اللسان^{۸۱}

زخم نیزه را می توان درمان کرد، ولی زخم زبان را مجال بهبودی نیست.

زلة اللسان أنکی من إصابة السنان.^{۸۲}

لغزش زبان دردناک تر از رسیدن زخم نیزه است.

إذا أنت أكرمت الكرم ملکته وإن أنت أكرمت اللئيم تمرّدا^{۸۳}

اگر بزرگمردی را مورد لطف خویش قرار دهی او را در اختیار خویش گیری، و اگر به فرومایه ای محبت کنی از وی طاعت نمی بینی.

احذروا صولة الكرم إذا جاع واللئيم إذا شبع.^{۸۴}

بپرهیزید از صولت جوانمرد چون گرسنه شود، و از ناکس چون سیر گردد.

ووضع الندی فی موضع السیف فی العلی مضرکوضع السیف فی موضع الندی^{۸۵}

بخشش در هنگام نبرد و نبرد در گاه بخشش هر دو زیان بار است.

إذا كان الرفق خرقاً كان الخرق رفقاً.^{۸۶}

جایی که مدارا درشتی به حساب آید، به جای مدارا درشتی باید.

من بعد ما كان لیلی لاصباح له كأن أول يوم الحشر آخره^{۸۷}

از آن پس که شب دراز مرا صبحی نبود، گویا پایانش آغاز محشر بود.

لا يتعارفون لليل صباحاً ولا لاصباح مساءً. أي الجديدين ظعنوا فيه كان عليهم

سرمداً.^{۸۸}

نه برای شب بامدادی می‌شناسند، و نه برای روز شامی می‌دانند؛ در هر یک از

شب و روز که رخت بر بستند پیوسته درآند.

وما هي إلا لحظة بعد لحظة إذا نزلت في قلبه رحل العقل^{۸۹}

آن‌گاه که امیال و آرزوها یکی پس از دیگری به دل درآید خرد از آن رخت بر

می‌بندد.

الهوى ضد العقل.^{۹۰}

هوس مخالف خرد است.

ولحتف في العز يدنو محباً ولعمر يطول في الذل قالی^{۹۱}

عاشق شیفته مرگ با عزت است، و دشمن عمر آمیخته با ذلت.

فالموت في حياتكم مقهورين، والحياة في موتكم قاهرين.^{۹۲}

خوار گشتن و زنده ماندنتان مردن است، و کشته گشتن و پیروز شدن، زنده

بودن.

وکل أناس یتبعون إمامهم وأنت لأهل المکرمات إمام^{۹۳}

هر کس به راهبر خویش اقتدا می‌کند، و تو راهبر بزرگوارانی.

ألا وإن لكل مأموم إماماً یقتدی به، ویستضیء بنور علمه.^{۹۴}

آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است، که پی وی را پوید، و از نور دانش او روشنی جوید.

ولم تزل قلّة الإنصاف قاطعة بین الرجال ولو كانوا ذوی رحم^{۹۵}

بی‌انصافی همواره آدمی را از خویشانش جدا می‌سازد.

وبالصفة تدوم الوصلة.^{۹۶}

پیوند دوستی به عدل و انصاف پایدار می‌ماند.

الکائین لمن أبغی عداوته أعدی العدا ولمن آخیت إخوانا^{۹۷}

آنان که با دشمنانم سرِ جنگ دارند، و با برادرانم پیمان برادری نگه می‌دارند.

أصدقاؤک ثلاثة، وأعداؤک ثلاثة؛ فأصدقاؤک: صدیقک، وصدیق صدیقک، وعدو

عدوک. وأعداؤک: عدوک، وعدو صدیقک، وصدیق عدوک.^{۹۸}

دوستان تو سه کسند، و دشمنانت سه کس. اما دوستان تو: دوست تو و دوست

دوست تو و دشمن دشمن توست، و دشمنانت: دشمن تو و دشمن دوست تو و

دوست دشمن توست.

۹-۵. شریف مرتضی (م. ۴۰۵)

خيرٌ من الذل في قصرٍ نمارقه مبهوثٌ منزلٌ للعز في قاع^{۹۹}

سرافرازی در کوخی که گوشه‌ای سرِ پا شده باشد، از سسرافکندگی در کاخی با بالش‌های پراکنده در این سو و آن سو برتری دارد.

مقاساة الإقلال أولى من ملاقة الإذلال.^{۱۰۰}

سختی‌های فقر و نیستی را تحمل کردن بهتر تا مردم پست و ناکس را دیدار کردن.

يا جامع المال كله قبل آكله فإنما المال في الدنيا لمن أكلا^{۱۰۱}

ای که به گردآوری مال دنیا مشغولی، قبل از دیگران از آن بهره گیر، که ثروت دنیا از آن کس است که از آن سود ببرد.

شر الأموال مال لم يغن عن صاحبه.^{۱۰۲}

بدترین مال‌ها مالی است که دارنده‌ی خود را بی‌نیازی ندهد.

كن كيف شئت ولم تدنس بفاحشه تلقى على الدمّ أو تُدنى من العار^{۱۰۳}

هر گونه که می‌خواهی باش، اما گرد کار زشت نگرد، که از نکوهش و از لکه‌ی ننگ آن در امان نخواهی ماند.

ما زنى غيور قط.^{۱۰۴}

غیرتمند هرگز زنا نکند.

۵-۱۰. شریف رضی (م. ۴۰۶)

إذا كان الأسي داء مقيما ففى حسن العزاء لنا شفاء^{۱۰۵}

آن‌گاه که اندوه دردی پایدار گردد، راه بهبودی آن صبر و آرامش نیکو است.

الزم الصبر، فإن الصبر حلو العاقبة، ميمون المعبة.^{۱۰۶}

صبر را همراه باش، که صبر را آخری است شیرین و پایانی است مبارک.

يغطى على أضغانه بنفاهه كذى العقر غطى ظهره بكفاء^{۱۰۷}،^{۱۰۸}

با دورویی اش نفرت خویش را نهان می‌دارد، چونان فرد زخمی که جراحات خویش با پارچه‌ای بپوشاند.

المنافق لسانه كالشهد، ولكن قلبه سجن للحقد.^{۱۰۹}

زبان منافق چرب و شیرین است، اما دلش آکنده از کینه است.

ينال الفتى من دهره قدر نفسه وتأتى على قدر الرجال المكائد^{۱۱۰}

آدمی به اندازه‌ی شخصیتش از هستی بهره می‌گیرد، و بلاها به اندازه‌ی مرتبت مردمان بر آنان فرود می‌آید.

قدر الرجل على قدر همته، وعلمه على قدر نيته.^{۱۱۱}

مرد قیمتش به قدر همتش، و علمش به اندازه‌ی نیتش است.

ليس الغريب الذى تنأى الديار به إن الغريب قريب غير مودود^{۱۱۲}

غریب آن‌کس نیست که از وطن دور مانده باشد، بل آن‌کس است که در دیار خویش محبوب دیگران نباشد.

ربّ عشیر غیر حبیب.^{۱۱۳}

بسا خویشاوندی که نامهربان است.

۱۱-۵. ابو العلاء معری (م. ۴۴۹)

إذا ما خبت^{۱۱۴} نار الشبیبة ساءنی ولو نصّ^{۱۱۵} لی بین النجوم ضیاء^{۱۱۶}،^{۱۱۷}

فروکش نمودن شعله جوانی مرا ناگوار است، حتی اگر برایم در بلندای ستارگان
خیمه و خرگاه زنند.

هل یتظر أهل غضاضة الشباب إلا حوانی الهم^{۱۱۸}؟^{۱۱۹}

آیا آنها که تر و تازگی جوانی را دارا هستند، جز این است که دوران پیری را
منتظرند؟

والرزق یأتی ولم تبسط إلیه یدی سیان فی ذاک إدنائی وإقصائی^{۱۲۰}

روزی مقدر، خود فرا می‌رسد، دوری و نزدیکی مرا در آن نقشی نیست.

المعونة تنزل من الله علی قدر المؤمنة.^{۱۲۱}

کمک خدا به اندازه ی هرینه ی زندگی از طرف او نازل می‌شود.

۱۲-۵. طغرائی (م. ۵۱۳)

غالی بنفسی عرفانی بقیمتها فصتها عن رخیص القدر مبتدل^{۱۲۲}

آگاهی من از ارزش خویشتم بهای مرا دوچندان ساخت، بدین سان آن را از هرچه بیهوده و بی پایه است برحذر داشتم.

أفضل الحكمة معرفة الإنسان نفسه، ووقوفه عند قدره.^{۱۲۳}

بالاترین حکمت آن است که انسان خودش را بشناسد، و به جاه و رتبه اش واقف باشد.

حبّ السلامة يُثنى عزم صاحبه عن المعالي ويُغرى المرء بالكسل^{۱۲۴}

رفاه طلبی اراده ی آدمی را در کسب مراتب والا درهم می شکند، و با ترغیب تن پروری افسونش می کند.

إيثار الدعة يقطع أسباب المعرفة.^{۱۲۵}

ترجیح خوش گذرانی باعث اختلال در کسب دانش است.

أصالة الرأي صانتي عن الخطل وحلية الفضل زانتي عن العطل^{۱۲۶}

اندیشه استوار مرا از کودنی باز داشت، و فضیلت مرا به گاه تنگدستی به زیور خویش آراست.

امحضوا الرأي محض السقاء يُنتج سديد الآراء.^{۱۲۷}

همان طور که سقا آب را در مشک می جنباند اندیشه را بجنبانید تا درست ترین رأی به دست آید.

۵-۱ ابو فراس (م. ۳۵۷)

نسبیک من ناسبت بالود قلبه و جارک من صافیت لا من تصاقب^{۱۲۸}،^{۱۲۹}

خویشاوند تو آن کس است که در قلب تو جای گرفته باشد. و همسایه واقعی تو نه آن کس است که در جوار توست، بلکه آن است که یار یکرنگ تو باشد.

إن النفوس إذا تناسبت ائتلفت.^{۱۳۰}

به راستی که مردم وقتی به هم مانند باشند به هم پیوندند.

صار جداً ما مزحت به ربّ جدّ جرّه اللعّب^{۱۳۱}

آنچه به شوخی آغاز کردی به جدّ گرایید. بسا جدی که با شوخی آغاز گردد.

ما مزح امرؤ مزحاً إلاّ مجّ من عقله مجّاً.^{۱۳۲}

هیچ کس به لاغ نپرداخت جز که اندکی از خرد خود پرداخت.

یجنى علیّ وأحنو صافحاً أبداً لاشیء أحسن من حان علی جانی^{۱۳۳}

هماره به من ستم می کند و من از او در می گذرم. هیچ چیز گواراتر از بخشیدن و مدارا (هنگام قدرت) با ستم کاران نیست.

الکریم یعفو مع القدرة و یعدل فی الأمره.^{۱۳۴}

جوانمرد به حال توانایی می بخشد، و در هنگام فرمانروایی به داد رفتار می کند.

سخن آخر

امام علی (ع) عصاره ی خلقت، راز آفرینش و گل سر سبد جهان هستی است. به تعبیر امام خمینی (ره) او قائم مقام حضرت ختمی مرتبت (ص) در عوالم ملک و ملکوت و متحد به حقیقت او در عوالم جبروت و لاهوت است.^{۱۳۰} بدون تمسک به ولایت او، حتی آخرین شریعت آسمانی نیز ناتمام می ماند، و به کمال نمی رسد. او که خود از والاترین کلمات الله التامات است، کلامش بارقه ای از سخن خداوند منان است. و چون خود قرآن ناطق است، پیامش تالی تلو کلام الله است. از همین روست که در سخنان علی (ع)، هم پیام و مضمون به بلندای آسمانها بال می گستراند، و هم شکل و قالب به زیباترین شیوهها زیور می یابد.

بی جهت نیست که سخن ایشان از دیرباز در کالبد زبان و بیان عربزبانان ریشه دوانده، و یادآور سخن ایشان است که فرمود:

« إنا لأمرء الکلام، وفینا تشبث عروقه، وعلینا تهدلت غصونه »

ما امیران گفتاریم، سخن به تعلیم ما ریشه دوانیده، و شاخه های خود را بر سر ما تنیده.

مقاله ی حاضر تنها برخی از تجلیات سخن مولا در معدودی از شاعران عربی زبان را نشان می دهد و به خاطر اجتناب از طولانی شدن سخن به استقصای بیشتر بازتاب کلام علی (ع) در سایر شاعران نپرداختیم.

پی نوشت ها:

۱- یادآوری:

علائم اختصاری به کار رفته در این مقاله عبارتند از:

ط. : خطبه‌ها؛

ک. : نامه‌ها (کب)؛

ح. : حکمت‌ها (کلمات قصار).

برای سهولت دست‌یابی به خطبه‌ها یا نامه‌های طولانی، پس از ذکر شماره خطبه یا نامه، به شماره آن بخش از کلام نیز اشاره شده است، که به شماره‌گذاری المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغه، تألیف آقایان: محمد دشتی و کاظم محمدی، چاپ: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۳۶۴ مربوط است.

ترجمه‌های فارسی سخنان امام(ع) برگرفته از ترجمه نهج البلاغه ی استاد دکتر «سید جعفر شهیدی»، و ترجمه ی فرازهای ذکر شده از کتاب غرر الحکم عمدتاً از آن «محمد علی انصاری» است.

۲- ابن فارض مصری.

۳- الرحمن، آیه ۴-۱.

۴- المنافقون، ۴.

۵- البقرة، ۲۰۴.

۶- الأحزاب، ۱۹.

۷- الزخرف، ۵۸.

۸- ر.ک. به: البلاغه تطور وتاریخ، شوقی ضیف، ص ۹.

۹- وجوه بلاغت در نهج البلاغه، محمد خاقانی، صص ۲۶-۳۳.

۱۰- البیان والتبیین، جاحظ، ج ۱، ص ۸۳.

۱۱- همان منبع، ج ۲، ص ۸۳.

۱۲- مقدمه مهدی حائری بر «منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه»، میرزا حبیب الله خویی.

۱۳- همان منبع.

۱۴- تاریخ الأدب العربی، حنّالفاخوری، ص ۳۲۴.

- ۱۵- « یاقوت » از « واقدی » نقل کرده است که « عمر » به « ابوموسی اشعری » فرمان داد تا نهری در « بصره » حفر شود و مجری حفر آن نهر « معقل بن یسار » باشد و این مثل بدو منسوب است (معادل فارسی آن: آب آمد و تیمم باطل شد).
- ۱۶- رک. به: شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۲۵.
- ۱۷- تمعک فی التراب: تمرغ فیہ أو تقلب فیہ، لسان العرب.
- ۱۸- شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۵۱.
- ۱۹- ط. ۷۷.
- ۲۰- ط. ۱۶۲.
- ۲۱- الإمام علی؛ رساله و عدالة، الشيخ خلیل یاسین، ص ۱۱۵.
- ۲۲- رک. به دیوان امام علی (ع) [مقدمه] دکتر محمد عبد المنعم خفاجی.
- ۲۳- ک. ۱۱ (به لشکری که آنان را به سمت دشمن فرستاد).
- ۲۴- النثر الفنی، زکی مبارک، ج ۱، ص ۵۹، به نقل از: یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه، ص ۲۰۲.
- ۲۵- ح. ۲۸.
- ۲۶- ح. ۳۳.
- ۲۷- ح. ۷۱.
- ۲۸- ح. ۵۶.
- ۲۹- ح. ۵۲.
- ۳۰- ح. ۵۱.
- ۳۱- دیوان الفرزدق، ج ۱، ص ۱۹۳.
- ۳۲- غرر الحکم، ص ۲۹۲.
- ۳۳- دیوان بشار بن برد، ص ۱۳۲.
- ۳۴- ط. ۱۸۲، (بخش ۳۰).
- ۳۵- الألب: الجماعة المجتمعه علی الظلم والعداوة.
- ۳۶- همان، ج ۱، ص ۱۴۰.
- ۳۷- ط. ۳۱، (بخش ۲).
- ۳۸- همان، ج ۱، ص ۱۴۶.
- ۳۹- ط. ۳۲، (بخش ۱).

- ۴۰- العی: الفضول فی الکلام .
- ۴۱- همان ، ج ۲، ص ۲۱ .
- ۴۲- ک. ۳۱، (بخش ۹۰) .
- ۴۳- ح. ۳۳۳، (بخش ۲) .
- ۴۴- دیوان ابی نواس ، ص ۶۲۱ .
- ۴۵- غرر الحکم ، ص ۲۹۷ .
- ۴۶- دیوان ابی العتاهیه ، ص ۴۲ .
- ۴۷- ک. ۵۳، (بخش ۲۴)؛ صبحی صالح، شرح نهج البلاغه ، ص ۴۲۹ .
- ۴۸- دیوان ابی العتاهیه ، ص ۱۱۵ .
- ۴۹- غرر الحکم ، ص ۶۷۸ .
- ۵۰- دیوان ابی العتاهیه ، ص ۱۸۵ .
- ۵۱- ح. ۳۶۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ، ج ۱۹، ص ۲۷۷ .
- ۵۲- دیوان ابی تمام ، ص ۳۱۱ .
- ۵۳- سجحاً : سهلا .
- ۵۴- ط. ۶۶، (بخش ۴) .
- ۵۵- لایشوی: لایخطیء الغرض .
- ۵۶- همان ، ص ۳۱۳ .
- ۵۷- ط. ۱۶، (بخش ۱۳) .
- ۵۸- همان ، ص ۳۱۳ .
- ۵۹- ط. ۱۲۳، (بخش ۲) .
- ۶۰- همان ، ص ۳۳۰ .
- ۶۱- ط. ۲۶، (بخش ۶) .
- ۶۲- ح. ۸۲، (بخش ۳) .
- ۶۳- همان ، ص ۳۳۲ .
- ۶۴- ط. ۲۳۰، (بخش ۷) .
- ۶۵- همان ، ص ۳۹۸ .

- ۶۶- ط. ۱۶۵، (بخش ۲۷) .
- ۶۷- ط. ۱۱۲، (بخش ۲) .
- ۶۸- ط. ۱۶۵، (بخش ۲۶) .
- ۶۹- ط. ۱۵۵، (بخش ۱) .
- ۷۰- دیوان بختری، ج ۱، ص ۳۴۲ .
- ۷۱- ط. ۱۸۰، (بخش ۷) .
- ۷۲- همان، ج ۱، ص ۲۰۱ .
- ۷۳- ط. ۱۹۰، (بخش ۱۷) .
- ۷۴- جاناہ: جالسہ رکبہ الی رکبہ .
- ۷۵- همان، ج ۱، ص ۱۱۵ .
- ۷۶- ک. ۵۳، (بخش ۱۸) .
- ۷۷- ح. ۲۹۸ .
- ۷۸- همان، ج ۱، ص ۱۰۲ .
- ۷۹- ط. ۱۶۲، (بخش ۴) .
- ۸۰- ک. ۲۸، (بخش ۲) .
- ۸۱- دیوان متنبی، ج ۴، ص ۱۷۴ .
- ۸۲- غرر الحکم، ص ۴۲۵ .
- ۸۳- دیوان متنبی، ج ۲، ص ۱۱ .
- ۸۴- ح. ۴۹ .
- ۸۵- همان، ج ۲، ص ۱۱ .
- ۸۶- ک. ۳۱ .
- ۸۷- همان، ج ۲، ص ۲۲۲ .
- ۸۸- ط. ۲۲۱، (بخش ۱۵) .
- ۸۹- همان، ج ۳، ص ۲۹۸ .
- ۹۰- غرر الحکم، ص ۳۲ .
- ۹۱- دیوان متنبی، ج ۳، ص ۳۱۰ .
- ۹۲- ط. ۵۱ .

- ۹۳- همان ، ج ۴، ص ۱۱۳
- ۹۴- ک. ۴۵ .
- ۹۵- همان ، ج ۴، ص ۲۹۳ .
- ۹۶- غرر الحکم ، ص ۳۲۹ .
- ۹۷- همان ، ج ۴، ص ۳۵۹ .
- ۹۸- ج ۲۹۵
- ۹۹- دیوان الشریف المرتضی ، ج ۱، ص ۹۴ .
- ۱۰۰- غرر الحکم ، ص ۷۶۲ .
- ۱۰۱- دیوان الشریف المرتضی ، ج ۲، ص ۲۷۸ .
- ۱۰۲- غرر الحکم ، ص ۴۴۱ .
- ۱۰۳- دیوان الشریف المرتضی ، ج ۱، ص ۵۴۸؛ المجانی الحدیث ، فؤاد أفرام البستانی، ج ۳، ص ۶۲ .
- ۱۰۴- ح. ۳۰۵؛ ابن أبي احديد، شرح نهج البلاغه ، ج ۱۹، ص ۲۱۱ .
- ۱۰۵- دیوان الشریف الرضی ، ج ۱، ص ۳۸ .
- ۱۰۶- غرر الحکم ، ص ۱۱۷ .
- ۱۰۷- الكفءاء : الكساء الذي غطى به جرحه .
- ۱۰۸- دیوان الشریف الرضی ، ج ۱، ص ۱۱ .
- ۱۰۹- شرح ابن ابی الحدید ، ج ۵، ص ۱۲۵ .
- ۱۱۰- دیوان الشریف الرضی ، ج ۱، ص ۳۰۶ .
- ۱۱۱- غرر الحکم ، ص ۵۳۶ .
- ۱۱۲- دیوان الشریف الرضی ، ج ۱، ص ۳۱۳ .
- ۱۱۳- غرر الحکم ، ص ۴۱۷ .
- ۱۱۴- نخب : همدت .
- ۱۱۵- نص : رُفِع .
- ۱۱۶- الضیاء : الخیمه .
- ۱۱۷- المعری، اللزومیات ، ج ۱، ص ۶۷ .
- ۱۱۸- حوانی الهرم: ای قرب وآن مبعاده .

- ۱۱۹- غرر الحکم ، ص ۷۹۳ .
- ۱۲۰- المعری، اللزومیات ، ج ۱، ص ۵۱ .
- ۱۲۱- غرر الحکم ، ج ۲، ص ۴۳ .
- ۱۲۲- دیوان الطغرانی ، ص ۸۴ : المجانی الحدیثه ، فؤاد أفرام البستانی، ج ۳، ص ۳۳۹ .
- ۱۲۳- غرر الحکم ، ص ۱۹۰ .
- ۱۲۴- دیوان الطغرانی ، ص ۸۴ : المجانی الحدیثه ، فؤاد أفرام البستانی، ج ۳، ص ۳۴۰ .
- ۱۲۵- غرر الحکم ، ج ۱، ص ۳۶۰ .
- ۱۲۶- دیوان الطغرانی ، ص ۸۴ : المجانی الحدیثه ، فؤاد أفرام البستانی، ج ۳، ص ۳۳۹ .
- ۱۲۷- غرر الحکم ، ص ۱۳۹ .
- ۱۲۸- الصقیب : القریب .
- ۱۲۹- دیوان أبی فراس ، ص ۱۰۸ .
- ۱۳۰- غرر الحکم ، ص ۲۱۶ .
- ۱۳۱- دیوان أبی فراس ، ص ۲۳۹ .
- ۱۳۲- ج ۴۵۰ : غرر الحکم ، ج ۴، ص ۱۸ .
- ۱۳۳- النعلابی، یتیمه الدهر، ج ۱، ص ۷۴ .
- ۱۳۴- غرر الحکم ، ص ۹۳ .
- ۱۳۵- روح الله الموسوی الخمینی (ره)، مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية ، مقدمه کتاب .

منابع:

۱. أدهم، سامی: فلسفة اللغة، المؤسسة الجامعية للدراسات والنشر والتوزيع، بيروت، (۱۹۹۳).
۲. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، الطبعة الثانية، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۹۶۵.
۳. الأمدی التمیمی، عبد الواحد: غررالحکم ودرر الکلم، ترجمه محمد علی انصاری، در یک مجلد، انتشارات مهر آیین.
۴. الأمدی التمیمی، عبد الواحد: غررالحکم ودرر الکلم، تصحیح سید مهدی رجایی، چاپ دوم، دار الكتاب اسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.
۵. البحرانی، ابن میثم: شرح نهج البلاغه، مؤسسه التاريخ العربی، ودار إحياء التراث العربی، بیروت، (۱۹۹۳).
۶. البستانی، فؤاد أفرام: المجانی الحديثه، عن « مجانی » الأب شیخو، دار المشرق، بیروت، فی ۵ مجلدات.
۷. الثعالبی النیشابوری: یتیمه الدهر، تحقیق: الدكتور محمد مفید، دار الکتب العلمیه، بیروت.
۸. الحسینی، السید عبد الزهراء الخطیب: مائة شاهد و شاهد من معانی کلام الإمام علی علیه السلام فی شعر المتنبی، مؤسسه نهج البلاغه، تهران، (۱۴۰۴ق).
۹. الحکیمی، محمد رضا: سلونی قبل أن تفقدونی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، (۱۹۷۹).
۱۰. السنجری، طالب: ، أدب الأمثال والحکم، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، (۱۳۷۳).
۱۱. الصفار، رشید: تحقیق و ترتیب ، دیوان الشریف المرتضی، الطبعة الثانية، مؤسسه الهدی، بیروت، (۱۹۸۷).
۱۲. الفاخوری، حنا: تاریخ الأدب العربی، الطبعة السادسة، المطبعة البولسیة، بیروت.
۱۳. المعری، ابو العلاء: اللزومیات، دار الکتب العلمیه، بیروت.

۱۴. تونجی، محمد شرح و تعلیق: دیوان البحریری، الطبعة الثانية، دارالكتاب العربی، ج ۱، (۱۹۹۹).
۱۵. جاحظ البصری: البیان والتبیین.
۱۶. جمیل، قاسم: نقد کتاب نظریة العقل لجورج طرابیشی، روزنامه السفير، بیروت، ۹۷/۶/۲۷.
۱۷. حرب، علی: نقد الحقیقة، الطبعة الثانية، المركز الثقافی العربی، لبنان، (۱۹۹۵).
۱۸. خاقانی، محمد: جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه، بنیاد نهج البلاغه، تهران، (۱۳۷۶).
۱۹. خاقانی، محمد: أمر بین أمرین، دار الیهادی، بیروت، لبنان، (۱۹۹۹).
۲۰. خفاجی، دکتر عبد المنعم (تحقیق): دیوان الإمام علی، دار ابن زیدون، بیروت.
۲۱. خمینی، حضرت امام: مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، ترجمه سید احمد فهری، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۲۲. خویی، میرزا حبیب الله: منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، المكتبة الإسلامية، تهران.
۲۳. دشتی، محمد المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغه، با همکاری کاظم محمدی، مؤسسه النشر الإسلامي، قم، (۱۳۶۴).
۲۴. دیوان ابی فراس الحمدانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۵. دیوان الشریف الرضی، منشورات مطبعة وزارة الإرشاد الإسلامي، طهران.
۲۶. سیبئی، مصطفی: شرح دیوان ابی الطیب المتنبی، دار الکتب العلمیة، بیروت.
۲۷. شهیدی، سید جعفر: ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوم، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، (۱۳۷۰).
۲۸. صالح، صبحی: شرح نهج البلاغه، دار الهجرة، قم، ایران.
۲۹. طرادمجید: دیوان الفرزدق، تقدیم و شرح: دار الکتب العربی، بیروت، (۱۹۹۹).
۳۰. عاشور محمد طاهر: دیوان بشار بن برد، تقدیم و شرح و تکمیل:، الجزءان الأول والثانی، مطبعة لجنة التألیف والترجمة والنشر، (۱۹۵۰).

۳۱. عطية، الدكتور شاهين: شرح وتعليق ديوان أبي تمام، مراجعة: بولس الموصلی، دار صعب، بيروت.
۳۲. فيض الإسلام: ترجمه و شرح نهج البلاغه، انتشارات فقيه، تهران.
۳۳. گروه مؤلفان، بنیاد نهج البلاغه: یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه، (۱۳۶۰).
۳۴. لويس، برنارد: « الحضارة الغربية دمج الحضارات، والإسلام أول من سمي إلسي العالمية »، السفير ۱۹۹۷/۲۷.
۳۵. نور الدين، حسن جعفر: الشريف الرضي؛ حياته وشعره، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، (۱۹۹۰).
۳۶. ياسين، الشيخ خليل: الإمام علي؛ رسالة وعدالة، الطبعة الثانية، دار ومكتبة الهلال، بيروت، (۱۹۸۴).